

خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۸۷۷۲

Handwritten list of numbers on a vertical strip:

1
2
3
4
5
6
7
8
9
10
11
12
13
14
15
16
17
18
19
20
21
22
23
24
25
26
27
28
29
30
31
32
33
34
35
36
37
38
39
40
41
42
43
44
45
46
47
48
49
50
51
52
53
54
55
56
57
58
59
60
61
62
63
64
65
66
67
68
69
70
71
72
73
74
75
76
77
78
79
80
81
82
83
84
85
86
87
88
89
90
91
92
93
94
95
96
97
98
99
100

| | |
|-------|----------------------------------|
| خطی | کتابخانه مجلس شورای اسلامی |
| ۱۸۷۷۲ | |



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۸۷۷۲

۲۰۹۹۳۷

فیوضات سبحانی

و بیاب

حمود و اخبر کشور آراء هستی را که از علم
مطلق به حکم کن چندت قبقات ارض و سما را نگاه
شهود گردانیده و درود و شکار بر آن بشکر که از
دار السلطنت ترخیصش به خطاب افضل البشر سرزاری
یافت اما بعد این اصف البیاد به سبحان علی خان
المطالع به خرید و نجات جان این سر نظام علی خان
بنادر نظام الملک بنیره آصف جام در حالت
تبر و سرکار از شغل و غریب چندان نداشت
اما از اختلالات از دست که تشبیه و فرار از در خانه
خود به لاخط و آورده خواست که فراموش چند
- پن -
سلطنت
بشری که در افضل البشر غایب و دارا
تو می کش سر فروری یافته
- بیادر -
سرا و صفای بن نوب آصفیاء غفر الله لها - (علاقه و امانت)
- و - در روزگار (زمانه کجای از سر)
- از - از اینجا -

بجز تحریر در آن که تا مردم بصیرت را عبارت
بنیز آید و درنگ خدع ارباب تنویر از دل
لینقان نیز آید و دستور العمل در سائے صانع گردد
این رساله را که موسوم به فتوحات سبحانی
است و در سنه ایک هزار و دصد نوزده هجری
(۱۷۱۹) به هفت روز در شهر ربيع الثاني
برده عقل منظم کرده و در هر عقل پنج نکته آورده شد
والله الموفق والمعين که عقل اول که برتر از هر عقل
است و محیط کل مشتمل بر پنج نکته -

ن - عالمان

عقل اول است

نکته اول از عقل اول

احاط ریاست موقوف بر جرات و محبت و
شجاعت و سخاوت است و جوهر رئیس که
به جرات باشد ریاست را نشاید زیرا که
به جرات هرگز از دست دشمن الهی نباشد
پس ریاست معلوم و سرانجام ریاست معلوم -
الاجرات را نیز وقت است و قابو و محبت
لا یتمیم به موجب تنزاید فراست که دور اندیشی
برگاه که رئیس از محبت نیک و بد تمیز نداشته

باشد

خفا کشید و بابت خانه آهنگی که در آن می کشید
ت زود - است

باشد با امد ریاست از گفته اهلان ناعاقبت
اندیش در تخریب خواهد افتاد و ازین وجه که نیک
از بدان خواهند گرفت و بدان نمی توانند که
ببینگان خواهند آید پس رئیس را محبت
نیک هر وقت ضرورت جوهر شجاعت بر رئیس
که داشته باشد دشمنان از خواهند رسید
و دست تسلط غیر بر ملکش درازند خواهد
گردید ازین که دشمن می داند ببادا که عزم خان
من بکند و از میده برایش نتوانم بر آید خط
تدبیر چون رئیس سخاوت پیشه باشد اول قبول
خدا است و باز رعیت و سپاه که مستوجب حق
دولت اند فراهم آیند و بعضی و جان نثار
او باشند و مردم دانا دور دست آتش
شعیده به استقبال خدمتش بشتابند و قرا
بیش دست دعا برداشته عمر و درش
از خدا خواهند کارش روز افزون خواهد بود -
بیت سخاوت سر عیب را گیمیاست

س - در وجه دینیک

بجز

ن - از - ن - آو محبت - س - محبت یک فرد
فکند عبادت آهنگی که در آن می کشید

ن - می رسید

ن - می گردد بر آید در پشت می دارند

س - سرفی

س - صبر و پایداری

ن - می آید و بعضی و جان نثار می دیند

ن - از

ن - می شتابند

ن - در عا عمر دور از خدا می خواهند به علت این

سخاوت همه در بار داد است
سخاوت با حفاظت و در اندیشی باشند

ن - سرفی
نکته دوم

نکته دوم از عقل اول

رئیس را لازم است اولاً از جزایات بروقت
که بکار نیاید برهنه کند مثلاً اگر کسی بگوید
تدبیر بگوید که تنها زنده سر مخالف بیاورد و هم بر
قیاس دیگر است که بقتل در نیاید پیش نگیرد
تا قابوس خود بپوشد و اگر نه نماید چرا که اول
از جان خود دست برداشتن است اگر کار عمل آمد
قبیله و الا جان مفت بر باد رفت و کار هم نگردید
و اگر زنده ماند هم خفت و تنگ است - سه
بجست نه هر جائی مرکب توان تا حقن
که جا با سپر باید انداختن
اوست دوم محبت اهل زمان نشو خوار و سبک خراج و تحقیر
و متعزیزان که برای طلب و غرض خود است
را دروغ بگوید و تنگ نیک و باد یانت را به
متقابل رئیس ملزم سازند و به شایان کاذب
که بجهنم آورده قصبه های دروغ به اقامت بخورند
تا محض بر باد دهند از راه فراست و تدبیر
در یافته همچو کسان را بزنند بکه قیام همچو کسان
در دولت خانه بترجیح اختلال دولت بخورند
نکته دوم از عقل اول

زوال نیک خوابان است که سوم سخاوت با مردم
تا اهل چاه گلاب را بر چرخ پاشیدن است سخاوت بی
هر چند که خوشبو است اما بوی بد زیاد تر
می دهد از عنایت آقا سرکش تر گردد و بر
کرده خویش منفعلی نگردد و بر مردم اهل نظر
حقارت نماید در سخاوت از ایشان خذر فرورد
چهارم سخاوت که عبارت از مخالفت جان خود
از دشمن است و فرود آوردن دشمن از بدبیر
صائب و از ضرب است و اگر در عرض شریک
تپوش گویند که مذموم است لهذا مسلمانان
را شایست دستگاه دهند و راهور دستگاه
می نویسند -

نکته سوم از عقل اول

رئیس وقت را لازم است که از عقل
دور اندیش دوست و دشمن خود را تمیز کند و
دوست را بسوی خود کشد و دشمن را از خود
براند چنان براند که برادر هرگز جز نباشد
چنین بخواند که از او هیچ کس مطلع نشود -
نکته چهارم

رواسازد و بد روز جو بسید جامع می رفته
 باشد و اگر از سفر در شهر داخل شود سه روز
 جو علی التواتر بسید نبرد و نماز خواند
 صوم تمام ماه بدار و انظار می با بمساجد شایخ
 و امرار سپاه بفرستد که آئین مسلمانان
 را ترویج هم با جماعت بخواند و اگر نتواند
 حکم تراویح خواندن به خلوت بکند که مردم
 بخوانند و در تمام ماه خوشنود باشد و ببرد
 عید با ساز و پیراق و جمع جمعیت با فرزندان
 و از آنجا بر عیدگاه برود و دو گانه عید او کند
 اگر در آستانه راه نان باغ نذر نان با
 بگذارد باید که فیصل را قدری کس فرموده
 از آن نان پاره چوبه بدین اندازد و پاره چوبه
 را بوسیده بدستار نگذارد و موموش بدین
 که همیشه این قاعده دودمان است و زکوة
 هم فرض است اگر خدا تو رفیق دهد بد خدا
 ترس و همیشه با خشوع و خضوع باشد و در
 ناحق زنجار بند دل کسی قصد نکند که حق تلف
 کند نباشد و اگر غف بیا بد روز و خور و شتاب

زودگی

زودگی نکند و اگر از کسی تقصیر عباد شود
 و او غف نکند ^{دوازده} بشرط اهمیت امان نماید و دل
 راز ندان کند نه ساز و تاسه روز غف نشد
 غفور نماید که در حدیث شریف وارد است
 و در روز عکله و اینها عادت نکند که مردم
 از سر و آبرو بر اس آئوده کناره گیر شوند و
 در کارا بتری بقیه و با مردم کفایت و در عکله
 مغفرتی نیست بیزار باشد و نظر برتر کند
 نکند اگر چه جور باشد و از خانگی دلش ن کچی
 بازار سادوستی ندارد که پس خورده عام
 را شاید و بند و سبب خانه می رود و دیگر
 عبثت سر دارد و زلف خلق نمی ماند و سبکی می
 شود و حتی المقدور با جمعه خود انفا نماید که
 ابو جیب خوشنودی خدا و رسول است و اعتبار
 در خلق - (عقل دوم) -

نکته اول از عقل دوم

رئیس بر خود لازم گیرد که به دو خانه
 هر روز می بر آید باشد مگر بر روز تعطیل که حجب

در شنبه

عقل دوم

نکته اول از عقل دوم

تقصیر از کسی

لواحق حدیث شریف است

در مشنند باشد و مجرای خاص و عام بگیرد و از
کیفیت اصلی و ادنی واقف شود و اگر کسی جز
به عرض رساند بر کشاده پیشانی بشنود و جواب
سوال بدهد و موافق ملائمت کند و در شش
را بر گز به مزاج راه ندهد تا مقدر بکار که
دیر نکند که خوشنودی دل خوشنودی خدات
اگر ما فغان یعنی چو بداران و غیران سست نهال
کسی نشوند ممانعت باید کرد که بعد عنین مبدوت
مختاریم کارش کنیم یا نه کنیم اما بر احوال اطلاع
مابدولت ضرور از چنین معجزات کار کس
انگیزی شود و این مردم بے انصاف در کار غریب
دخل کرده اند اما میرسانند و هر کس که متعلق
باشد به شنیدن حقیقت خود سرور می شود.

نکته دوم از عقل دوم

برگاه که رئیس از دولت خانه بیرون
بر آید اسپهالای دیرینه را عهد با فرماید که
همراه بیارند با اسپهالای جوان و عب رئیس
می بود و دیگر مردم بیرون کم ظرف از صاحب

اصیل

سجود نظر بر داشت متوجه تماشایش می شوند
و این امر محبوب است و موجب استیسی خانه
بگردد که است که جوان اسپهالای سرکاری
از پرده بگذر نیامند و اسیل هر جائی نباشد
که تمام عیب و مزین خانه اقامت خانه بخانه بگذر
بازار بیابان لغت می گردد و بلند بلند صیحت
صفت غفران آید در وقت اخیر از دست رفت
بدست نوکران شده بود و اسپهالای دیگر
را نیز تعقیب کرده و که باشد اگر پیشه آمیزش
نکند چه جائی دخل سوال و جواب بیانات مالی
و ملکی که هزار بار آفت از دست این عورت هائے
نا بکار می خیزد و زری نواب آصف الدوله
صلابت جنگ مرحوم از سواری فرود آمده بر
خصمت و گرفتار مجرای مردم سواری در
دروازه خوابگاه متوقف شدند مقب
ایشان مریم نامی اسیل با عهد سپهر شیر
ایستاده بود و وزیر چو تره را بر رایان
شنید و ناچار که در آن وقت مخاطب برائے
رایان سر فراز بود ایستاده عرض می کرد که

نا بکار

ناگهان راسته مذکور طرف اسیل در دسترس
شد و او نیز قسم کرد آن جناب زود در پرده
داخل شده هر دو زمان اسیل را جواب
دادند و عهده شمشیر و سپر برست ایستادند و
فرمودند که این همه را قلعین ترار دارند
که همراه با نوده چنین حرکات می کنند با مصی
که بسادگی رسیده و مزاجی شهر روبرو دارند اما چنین
غیرت داشتند -

نکته سوم از عقل دوم

رئیس را لازم است که بازواج خود
بقدر مراتب مابین محبت داشته باشد
و در خور اندن و پوشاندن کوتاهی نکنند
اما خود مختارش نکنند که به امر او کار بر دارند
موافقت دارند و احکام خود بران بابرانند
و خود بدولت از و خیر دار و آگاه باید بود
و که غافل باشد که زمان دلال و محال به محل
داخل شوند از دخل ایشان چند فتور بر پای
شوند که به سحر و جادو مردم محل را ترغیب

میکنند

میکنند و دیگر لال پری و سبزه پری و میان
در یاغیان را بر سر خود حاضر کردند اگر چه
در حقیقت ساحر کامل ناپیداست و اثر پری ها
نیز غلط و بادر یاغیان سخفه چه نموده اما
زیر با ناحق به مردم علاقه می داشتند
امرات با همی گمانند و دیگر در محل مناقضت
و عداوت با یک دیگر می اندازند و از زن
و شوهر که را بخوابند موافقت در آورند
خون سمه زنی نیز از اینها ستر قیاس است
اگر چه بی بیان عصمت پاسبان دور از اینها
اند و تصور این امور از دامن مفت شان
بعید از عقل با بجمه مفت بل اند که تحت
حضرت سلیمان علیه السلام بر باد کرده ایشان
است و مفید زهر حضرت امام حسن رضی الله
تعالی عنه از دیگر ایشان چنانچه در تواریخ یافتین
مندرج است و مسطور پس از ایشان حذر
اولی ان گید کن عظیمه و انج است و
فرمان حمید -

نکته چهارم

سختی زدن

نکته چهارم از عقل دوم

رئیس را باید که با فرزندان باصروت
 باشد و همه را از او نظر خواه در تربیت
 و خواه در پرورش نظر کند و الله اعلم
 کس چه می داند که نام از که خواهد ماند چنانکه کس
 امیدوار از یک شخص می باشند حصول مطلب
 بدگر کس می شود - بیت سه
 ایں سعادت بزور بازو نیست
 تاز بخشد خدا کے بخشند
 علت دیگر آنست که از الطاف به یک فرزند
 دیگران دشمن و کینه می شوند و انگیست که
 بظن از پدر هم شوند و بعد از پدر مورث تقاضا
 پیدا کرده منتقد بر انگیزند و فی الحال که فغان
 اختیار بدست خود ندارند خاموش نشسته است
 تا بجا یانست به علت خفایا و دیوی دست بر
 خانه خرابی خود بکشاید و چند بد ذات به
 شریعت شمرات پیشه با هم فراهم آمده غیب
 خبیث بریند و خود شرکی شده مال بخورند
 و خانه پدر ایشان بر باد دهند و اگر شخصی در

بیان

بیان ذی قسمت و با جوهر بر آید همه را ملاحظه
 کرده و زلفی دارد و با کس ساز مت و
 منافقت نمی کند و اتجاومی دارد و دیگر
 پیشه گان را با هم می چسباند و خود با همه متفق
 می باشد هرگاه در همه با هم ساز مت کرده
 خراب بشوند خود سر کشیده مسلط می شود چون
 حضرت خلد مکان عالمگیر پادشاه انا لیه
 بر ماند و الا در چند ساله خانان خود و برادر
 می کنند نام و نشان بزرگان ناپایید می شود
 لهذا رئیس را لازم است که بفرزند ان خود
 اگر چه قبیله ریاست و اختیار خود بدست
 ایشان تاز نیست ندید امل که با بر حجاب دانی
 و نگهداشت انواج و شتا حقن نیک و بد امور
 ریاست مطلق ندارد و محنت سر کار خود چون
 نوکران دیگر از ایشان بگیرد که بعد خود همه تابل
 ریاست و بند نیست باشند که در مقصوم هر
 فرزندیک ریاست باشد آخر فرزند است
 نام و نشان از او خواهد ماند و بیفای کسان
 ناما قبت اندیش خود و غرضی و غرضی خود را متصم

داشته

داشته تربیت پسران را در حضور خود مطلق
می دارند و می گویند که ^{مطلق} از من قسمت هر
کس که باشد و در دست فوکران و اراکین
که محیط کل کرده باشند گذاشته می فرم
و هم امید از پسران داشته باشند که
نگهبان ناموس و ابروی من اینان اند
باوصف بترتیب و آواز خود کاری که
نزد عقل و رای ایشان آن غریب
بیچاره از دست ^{مفتیان} منتهیان روزگار دم
نیه برآورده اند و خسته عمری در راسخ
ناگفته مفت گرداده می و به که هیچ نشیب
و زلزله زمان نمی داند.

نکته پنجم از عقل و م

خدمت کار پیشه و کم قوم و کم عمر را در
کار نیرنگ رئیس جان و پروا ندارد کلی برکن
نه بنده که کار نیرنگ بجز نیرنگان و مستحقان است
نمی آید چه جائی خود سران و کم عقلان
با مردم لازم نیست بزل و سحر و جادو پیش

مردم عام خود نکند و کم نفوذ مردم را
بر رویاروی و با آنها آینه نشین نکند که آن در اختیار
سر و عقل آورد این سبب سر و اهرام را
بر باید و با فوکران و نیرنگان باقیان باید
بود که بپشتیازی خوف از اول انسان فرایند
برود و عیان بنگی و خواجگی نواز دست ایشان
خواهد گشت چادر بزرگ بدون جهت مفر که
سائل این یار و شریک کار تو ابرو خود ابرو
و ترا در خندق خواهد انداخت صحبت از دنیا
بجز خود نداده ندانست ^{نیش} و نیشین لایق
و راب که تا از غم من خلق و ارباب

عقل سیم

نکته اول از عقل و م

رئیس را لازم است بل الزام که
علاقه سپاه بر چه که مقرر کرده است بلا
جمل قصد یا نه بپایه ایشان می رسانیده
باشند از ساز و میراق ایشان را حلق نگذارد

بسیار سازد براق نده داشته باشد و مان
 ثبات و روز آنه بجا بد مخالف چه خواهد کرد
 و حکم نماند باشد که برق اندازد و تیر اندازد
 نیزه اندازد بر کس از کس خود هر روز و شوق
 باشد و کس از علم کس خود غافل و غافل
 نماند بلکه بخشیاں را در تربیت ایشان بر روز
 حکم مجدد بپسند و خود نیز همواره بی سواری
 خواه بجای معین نشسته شوق سواری و نیزه
 اندازی و برق اندازی خود صاف فرموده هر
 کس را بر طبق استعداد و قابلیت او از افتاد
 علوفه سرور فرماید تا که زیاده تر محنت
 بکار برده زود تر تیار شوند و بر چادرگان با
 سبل نیز تقید باشد که بر قواعد فزونی جوق
 جوق تیار گشته به ملا خطه در آیند و شلک را
 سبک نیز بعد دو روز یا سه روز به ملا خطه
 در آورده که درین وقت کار اکثر از ایشان می
 افتد و از گول اندازان و بان اندازان
 هم حساب استعداد ایشان می گرفت باشد
 که بوقت کار را از هر چند و در حقیقت معلوم کنند

استعداد

است تا که فوج خود را خود تربیت سازد
 به رزم گاه و محارک سرخرو بپندارد و سپاه
 خود را بر اسلحه تیار و نوکران نگذارد خواه
 بر بخشیاں خواه بنفعاں یا مگر بخشیاں را
 نوکر می گردانند است بر حکم آقا و مقصدی بر
 تقسیم نخواهد غرض در همه حال از حال سپاه
 غافل نباید بود و عثمان اختیار ایشان بدست
 دیگران نباید سپرد و چنانکه بر فرزند خود
 تکیه کار نباید انداخت و تا تواند بوقت ملازمت
 ایشان از قابلیت و جوهر هر یک استقرا
 نموده و باید که از ایشان کدام مرد را آزموده
 و کار آمدنی است پوشیده چشم توجه بر حال
 او نگذاشته همیشه آهسته رفته او بر طبق
 خدمت او فراتر رسانیده شاید کند که
 جوهرش تا بجای استعداد صعود دارد و اگر
 همچون جاه مانده بر همان جا ایستاده و اگر
 ترقی زیاده می خواهد به مرتبه اصلی نایز کند
 ایاز مار اختیارش بدست داشتن شرط است
 هرگاه که خواهد به اوج رساند تحقیق شرافت

نسب

نسب در پیش در این باب ضرورت گوید که
 غریب و غفلت باشد که است را در مردمان
 کسی به خاطر نمی آید و مردم در ملاقاتش ای
 می شوند - اگر چه حکم آتا باشد بلکه در کار آتا
 نتور می افتند و این هم مژدری نیست که از
 چند پشت اتصال امارت در یافتن و نوکر
 و حقش را با کمال خود را با و تفویض کردن واجب
 است و دیگر المنوع زیرا که از آدم تا این
 دم پشت به پشت امارت کسی ثابت نیست
 و اگر بالفرض چنین کسی باشد پس چه برکت
 هم شرط است و اگر در شخص هر دو موجود باشد
 اولی تر است مگر هم رسیدن چنین خردمند
 شد و در ^{شده} است و الا در همه مردم تک
 و با اندام شایسته خصلت شکل و این شناخت
 سردار را بر ضرورت و سردار می بین است و
نکته دوم از عقل سوم
 و سپس را باید که سرزادی بر فرق بقدر
 الفرق باید کرد و ملک چینی که از قوازم غایت
 فرافرد حال الفرق باشد در صحت فرمایند و از حد

تجارت و زکند با یکی و سرپیچ و جیف و کفی
 که انتهای مراتب امارت است بلکه تجار با ناه
 اقلیم دیگر و مزار کفنی نمی شود و نسیل و
 صاحب و خطا بها و جاگیر دارد و دیگر و ابرار
 چون مقدمه و ارید که با دشان سلف تا عهد
 و ان براس پنج هزاران و هفت هزاران
 عمده و عمده را و مان چهار پشت و پنج پشت
 را با و صفت آن مراتب ^{تعداد} بر طبق مقید است
 و جان شاری ایشان به سرور ایام رحمت کرده
 اند و به وقت به چو بادان و خدمت گماران
 و متحدان به و ریاست و شایسته شایسته
 به و قری اینها ^{و سبک} است و آتا است
 علاوه بر این که شایسته حضور را گذارند و مقدر
 چلبا سیاه شده در میانها سوار شده و کج
 و باز از می گردند به و در باره آید الحمد لله
 که در خود لیاقت با یکی خود ندید از غایت
 خداوندی و گردان شد اندامان با یکی
 و جاگیر ایشان ضبط باید نمود که لیاقت آن
 دارند و بایس تک ندیم نه داشته شرک می

او صفات انصاری شوند و دیگر این مردم تمیز ندارند
که تمام عمر بگذرانند و اما ^{مردم} ملک خواری بکشند و
در اتفاق روزگار اگر یکبار کار بر دزدان سر آید
وقت شد و آقا بتر تمام است تمام طبع مجبور
شده به اتفاق کرده از او آمیزند و آنچه
ناگفتنی باشد باو می آموزند و خود دوست و
تند و ده لست بخورند و آنچه از طلب و یا پس
خاند آقا باشد لمحو و مسمیت بر مسمیت
باو می رسانند رعیت و سپاه ^{ملک} آقا را
فرمان بسته بقتلش بر گداخته می رسانند
رئیس را محو عاقبت اندیشها بر وقت بهر
وجه تمتع دارد و فرض ریاست است و سخن
دیوانی پس است که کائنات مالی و مملکی بجز
به واسطه ^{سلطنت} استعواب مستعدان آورده نماند
نه بر فوج اختیار دارد و نه بر احکام و نه بر خزان
نکر به حکم خاندان ^{ملک} ابله حکم جا بجا نماید و بجز
توسعه دیوانی و جاگیر است ضایع حق ضرر کار از
کارت دیگر ندارد نه چنین به نفعی که دیوان
به از آقا در خیر اند و حکم و فوج باشد آقا

نکته پنجم از عقل مردم

رئیس را فرد راست که بوقت دربار
برسند نشینند و به کمال بر دباری و پوشش
در پیش اند نشیند در بار عام نماید و مردم قوی باشد
و ذی شوکت را از رفعت خود جدا گرفت
محب خود نباشند که از سلاح و اسباب مستعد
باشند مگر باشد که اول فرقه جویداران برود
و دیوان خانه با سینه و بست چوب بگیرند
به پیش در فرقه که آله پاسبان است هر کس که
به تاعده و بار پوشاک و لباس با سلاح و فرام
تجهیز نماید بنظر هر فرد وارد آورده بارند
خواه از امر خواه از استعدادان و خواه از واد
و خواه از فریاد و خواه از وکلای و خواه از
زینداران برگاه که ابرام باشد یا بیادان
و میر ترکان مستعد رود که هر کس را و ده
نفر باشند بجایست او مرتبه به مرتبه نباشند
و یا استاده دارد تا هجوم عام بر سر رئیس
گردد که موجب تحقیر مزاج است اول صدق یاد
فرموده چند فرستادگان و سالکین و مستغنیان

که سبب برکات و حسنات است و داد و دادخواهان
 بدین بیدار فحشی پادشاهی و دیوان پادشاهی
 از او نصیحت دارند و از او برادر و برادرهای خاص طلبیده
 هر چه که لایق و مستحق باشد و منتظر نماید و بعد از آن
 فحش سائر اهل طلب داشته اند و مردم سائر را
 بمنتظر آرد و پس ازین کاغذات بخشیمان دیگر
 را مرتبه به مرتبه طلبیده اجرائی کار نماید و معلوم
 کند که بجز بر کس تقدیر و وجهی نباید گرفت
 منصفان را پادشاهی و صفی ندوین و کمال اعتماد
 خود را دست بر سر نهد و صفی گمان را بشارت
 دست اکتفا کند و صفی از آن را بشارت چشم
 و صفی را فقط بزرگوار کردن موقوف و او را
 طبق تفاوت در جات و منزلت دارد که بعد چهار
 گمراهی از او برآمده و در دست تحت العقبه فرموده
 رونق افزائی در بار شود و قریب و دور بر حاکم
 نماید و درین مورد از سوال و جواب این میفرماید
 زانجا باید و بدو دیگر نصیحت از او که این ریاست
 است شاید کارهای دیگر بظهور آیند و این
 کارهای امروزه مصلحت مانند این مردم و انتظار

خدا

خداه گشتند بعد از انصاف است و از جواب
 و سوال که منتظر نشود که چه بپزیرد این محنت من بعد
 و حق خود را بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
 و بار بار وقت در بار به محل در آید و برآمد نکند که
 مردم را بهوست گمان نالایق می کشد و جواب
 سوال هر کسی که بدین شایسته و سنجیده بدید که
 ساحت را بجز تسلیم تحسین چاره نیافته و هر کسی
 مرضی طلب خود بدید تمام و کمال خوانده و بپوشد
 و بپوشد و از او اگر از کسی و یا از او یا از نوشت
 شکسته او را از اطلاق عبارت در ماند و
 تمام بپوشد و بدید مردم بگفت عقل و علمی
 محمول خواهند کرد و تقید باشد بر کس که مرضی
 بدید و خط صاف است و شکسته است و غیره
 و بپوشد و صاف او را طلب کنند و امور
 ریاست که مرضی را و در کوهی ملاحظه کردن
 موافقت نمی کند که چند کار مصلحت می شود و خوف
 خدایان عالمگیر پادشاه انار الله بر این بپوشد
 این کلمات بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
 بپوشد و اجرائی کار خلق و بر نشود و بر کسی که

در خط
 بپوشد و بپوشد

عرضی و پدید آورنده اگر تعلق بفصل و تضاد دارد
 سه تقاضی بفرماید تا بموجب شریعت عزانی عمل کند
 و از مال و ملک و دیوانی و غیره باشد با حکم
 فرمایند تا کارش سازند و اگر نفعی باشد خود
 مختارند بداند یا نداند باید که عرضی هر کس
 خود او آید بینه بعد از آن بر موقوف آن نهند
 که جائز ایراد کسی ندارد

مکتب اول از عقل چهارم
 (عقل چهارم)

رئیس راجعی باید که از استعداد این مرگ
 در ابواب ریاست خود حساب مالی و ملکی بیند و در
 نفقه که برنج و خرج کامل تلمذ خود اصلاح
 و اتسی یا به تا به بموجب اخراجات نفع و غیره
 و بعد و دست خاکی خود بکند که در هیچ باب وقت
 کار از زیادت و کم رسوا نس نماید و قدم را
 بیشتر نگذارد اگر کسی از قدیم این قوم
 ملت خواه باشد بگوید ایامی که تا نظر نیک
 ملای داشته از گمانند کامل و تمام بجهت گناه

نمایند

نمایند لایق تحسین و آفرین است و مستحق سزای
 والا اکثر شری و بد بختی نظر بر ملک پروری میم
 خود نگرفته در مخالط می اندازند که تا آگاه
 آقا حبیب باز یافت ملک ما مردم است که
 از صاحب می خوریم و کسی خبر رسید الحال هم نگاه
 نیاید کرد و دیگر چند است اما کن و موافق و مورد
 سلطه که کسی خبرش نیست و برایشان معلوم
 بنمودند نمی گویند زیرا که بنده و بای میم
 با هم اتفاق دارند هر چند که نزاع است بمیان
 آید افتش را ز یکدیگر نمی کنند بخلاف
 مسلمانان بنده است که در سلطت بنده اتفاق و با هم
 خراب شد لازم که چند استعداد این کامل اصحاب
 و در سریند برود چند هم آورده و امیدوار
 ترقی فرموده شخصی در امور و ترقی یک را
 باید گذاشت که آنچه در حقیقت مال واجب
 سرکار است از رد به تحصیل ملک ده بدست
 و جایجا خود بخاطر آورده و علم بند کرده کرن
 والا رسانند که بموجب از و یاد آید و به شما
 است بر شما که این از آن مطلب آگاه

نمایند

مکتوب بنام تنها خود ایشان از روی کاغذ
 میرانش بمل خط آورده و نشیب و فرازش
 در یافتن و کتبه حساب خوب در نظر داشته و این
 مقصد این را بجای مخفی نباشد که بر این اهل
 دفتر اطلاع نشود و از مقصد این مالی خود حساب
 بخواهد و آنچه که از مقصد این معلوم در یافته است
 قهر بر کف و اگر به معارضه در آیند آن مقصد را
 راجع میدان طلبید حکم سازد که فی البدیهه
 امرالش منتقم می شود و راست و دروغ ایشان
 به قاضی می در آید و اگر در تمام عمر از یکدیگر
 خبر نگذارد خواهند داد و در مردم شهر می شود
 که آقا از حساب و این موصوفت و بیوقوف دیگر
 از سپاه در گرفتن تحریر که نام تحریر است هر
 نخواه جبر از ایشان در حساب صدور بجا آورده
 می خورد و سپاه را محتاج و فقری سازند
 تا نقل نموده آگاه باید بود اما راجع شامراج درین
 قریب مثل راجع اهل ایل از محمود پدر خود سپیم
 و دلایل ندارد و مستند و سپاه پرور است و
 مقصدی گری سرکار خود بقوم کثرتی و در این

در کتب

و بعضی بر طبق ارشاد حضرت مغفرت است
 و حضرت خلدکان عالمگیر با شاه برگزیده
 که خانه برانند از خانه خراب الایکالیت
 و از کاشمیری و از صورت و گجراتی و بی بی
 و بر پانچوری و بر سبز باد که در کار و زبان دار
 اند و خود فرض و اسلام

نکته دوم از عقل چهارم

باید که شش شش گرمی روز باقی ماند
 و خلوت بر می آید باشد و سر که که در
 آن وقت حاضر باشد مقصدی اسم نویسی
 آنها محصور بگذرانند بر صلاحت و رضایتی و هر
 کس را که شغل و طلب باشد برایش مباد
 و آن خبر رسد تا خبر را بدید و یا بر اسم که که
 مرض خودی داشته باشد او را بطلبید و در مایه
 ملکی و اخبار فائمی یا مقصد این و مایه گذارد
 و جنبان کوچه و بازار را خواند و در این
 هر چه که حکم کرد خست بکند و بهر جا که
 به نوشتن لایق چنان بر حکم خود مکتوب باشد

نوشتنی است

فائض

سوق
 بجا آورد
 در این

فی اقل الزلزال حکم این کس بگرداند از حکم
 خود بزرگتر و دود لذت ریاست در حکم رانی است
 خدایا ریاست بپیش و شر و حکم آنست که
 اول هر شئی را خوب با ثبات برساند که تا باد
 سفلی بقلبی با سهو یا جهالت خود نشود
 و القاصصیت و پیاده و خلق خدا را که در تمام
 ممالک محروسه خود باشند از دست بیگانه
 قلم که عبارت از شمشیر بی انصاف و قیامت
 و مفتی مرتشی و صوبه داران فهم و کرد و راه اخذ
 محصل شفاعت به ظلم و عدلان خانه برین
 و مقصد یان مال مردم خوار برین و دلالان
 برساند با ستم و حیداران خود رو سپید
 کش که بران خر مهره و حاجی بکند غیر حاجی
 پرست ایشان می برانند بر بسیار از این
 مال خود متصرف شده و قدره بیکر کار خاد
 و یا حقوق دیگران فین کرده خود را بدو بختا بپست خواهی
 بختا بید با مردم رجم و کرم و خدا ترس بپزه
 نجات دهد که عاقبت در پیش حساب با خداست
 و تقابل ذره خیر را با کوهی شغال ذره شر را

و کتبه

و کتبه

چنین

و چنین کسان هم باشند که در انگیزی و حاجی
 دست تامل و امرات برآورده انباشتند خدا
 بکنند و نعمان بیکر کار مایه گردد و خیر اکاموت
 او سطرها واقع است

نکته سوم از عقل چهارم

در شمس دکن آنست که با بیعت پرومان
 بطریق آبا و اجداد خویش و سرخ و دانه شده
 ملت آبا و اجداد خود دولت او دادند اگر چه هم
 بر حسب ظاهر و جبهه عارضی جدال و قتال بیان
 آمد و شمشیر دشمن خانان من و دشمن
 خانان او و کله آن را تیره در واقع حکمت
 علی شمار که سرداران بیکر حرب افواج نمایند
 و ایستگاه می دارند و در ناحی بهر نفس تلف
 نمی آرند و ^{باین کار} بیکر با هم سپاه در این
 ملک پرورش می یابد و هم به ملک دور دست
 اخبار می رسد که در میان ملک چنین سرداران
 ذی شوکت اند که شبیه و روز به مهارت می گذرانند
 و خوبان عظیم می دارند پس هر کس از بین
 جرات آمدن در قضا این ممالک کردی نموده

و کتبه

و اگر با فرض کسی تعهد کند هر دو شفق شده کجا
 سگفتن و راندن آسان است - مصرع
 - و دول یک شود و شکند کوه را

از خرابی خانه ایشان خرابی خانه خویش مقدم
 شناسد لاجول دلاوة الا بالله که
 چه عجب نواب مغفرت آید آفت جاده سفی شش
 ایست بخت از ایشان فرموده باشند و با جبر او
 ایشان را یکی از فرزندان خود گفت الحق که با هم
 از آمدن تا ایندت نواب صاحب نواب نظام الدوله
 نامر جنگ شهید نواب صاحب نواب آصف الدوله
 صلاحیت جنگ مرحوم که هر دو عورت پای دوست
 بودند باوصف حروب و نوازعات خانه او نشان
 خانه خویش و خانه خود را خانه او نشان دانسته
 از اسرار سلوات و سوغات با هم عادت داشتند
 و مستورات ایشان را بجا میسید یا بیا و بی خود
 می دانستند و از نام ایشان نیز تحف و هدایا
 جاری می داشتند و ایشان هم ~~نیز~~ نیز
 به دستور و مسلاوه بر این که حضرت غفران آید
 فرود کس بچسبند یا ده تراز بر او زن و در ریاست

چهل

چهل و یک سال خود چنان محبت داشتند که آن
 جنگ و نوازعت هم از میان برخواست و برود
 خانه را حکم یک خانه پیدا شد و میانین تقابل
 پیچ و جبه تصور نبود و جانشین با دام تمام نشسته
 و از حله کار بردار آقا قی این سر کار و الا ارض
 و نفاق چنان به میان انداخت که از انجمن برغم
 مسند حضرت غفران آید داغ داغ شک
 رخت سبزی بدو الله کشیدند شایسته کاره
 فرزندان آن حضرت آفت که این آتش
 شغل نوا عادت را و آید را از آب تدبیر
 فرو نشانده از میان خود بر آید و اگر آید
 آید است ایست خانه خود ندارند و من بعد بر طبق
 عادت صحبه و از مرتبه معاون یک دیگر شک
 این عارضه نوا آورده ایست کار خویش را از
 حلق خود و سازند سبزه و الا بجز قید چیزی
 دیگر نصیب نخواهد شد کجا میش و کجا رایت
 کجا حکم در این باب غفلت نه کردن و نظرات
 نه کرده در تدبیر و در ضرورت -

ملک حبیب الله اعظم حبیب

نویس

رئیس اینجبارا لازم است که به بادشاه هندوستان
 از راه عقیدت و سلامی در نگزرد که از چیدقین
 نمک پرورده ایشان است و این دولت و آبرو
 نیز عنایت اویشان از حدق ارادت همواره
 عزالیق نمودیت به آن حضرت می کرده باشد
 و نمک پرورده و گلی قدیم بلاق نسیان نگذارده
 و اگر بتواند تا حد مقدور در موقت خدمت از نقد
 و جنس بقدر حال بکند و کار برادران و همردان
 نزد یک و ده آنجا را عقیده به پاسداری و
 خدمت گذاری ایشان میسرید و از اندور
 عیدین که یکصد و چند اشرفی مقرر است تا وقت
 دارد که یک نمک حلالی است و دیگر سرخروست
 مندا الله و عند الناس و با سر می که درین دلا
 رت بعد آن نمک بدست ایشان است تا تواند در
 رسانیدن اخراجات لایذی عملات و نشانها
 زدن نماید و بنویسد که چند عملات خالصه
 که به نمکری جهان پناه از عکاشش هزوی پاد
 باشد از پاسبان خاطر این جانب و گذارند که
 درین تملیل و جبه نقصان و دولت شما نیست

نک

بکند از یاد ابرو و شام کمینوار از کرده و غیر
 عرض نماید که غلام شیت از پشت خانه زاد
 سرورشی است و نمک پرورده خیاب صالی
 امر است دیگر جز بندگی مرکوز خاطر نیست - سه
 بهیست جز آستان توام و جهان پاسبانیت
 سرور این ^{دین} حواله گاهی نیست
 و این زشتن و گفتن و بر عمل آوردن موجب
 کسرشان نیست بکند باعث از یاد اعزاز
 و سرخروست و این است که راستی است
 کس ندیدم که گم شده از ره راست
 و دانست بر عاقبت اندیشی و وفاداری و مکت
 علی رئیس اگر احیاتا که ای شاهزاده سر بر آورده
 و بر تخت جلوس کند و زمانه زمام اقتدار او امر و
 نواهی عالم بتشش نهند بدانند که با و صف این
 عنایت نیر جهان من که مملکت شمش سرور کن
 که قریب نیمه مملکت چند است از مدت مدید
 و جمیع تفرش داده بود و خبرت از خبر گیری
 و نمک حلالی پیش نیامده الحال بجز رفودیت خودتون
 است گر این التماس است شاید بدی مزاج آید

فقیری

فوتی کند و با سبزه بخانه غایت فرماید
یا خود متوجه این حدود شود و هر امر عیده
برای از آقا نوکر تصور نیست و جاست دم خط
زدن نه خواهد الا بقصور ستر شدن مثل
شهر است شش که بعد از خنک یاد آید بر گل
خود باید زنگار کار همه حساب و کتاب نیز گمان
برایم ایشان نصیب این کس خواهد شد پس اندام
وقت ملاقات و نهایت ایشان فرود است هر
آئینه برای خود و بر آینه فرزندان خود بکار آید
همه وقت و از امر است و وقت و راجه های آنجا که
از او لاچار چنانچه در احوال جیوت اند و دیگر
از ایشان سلسله رسالت و نمایان ملک
فرمان مرعی داشته باشد که بکار آید است
و نمایان از ملک نیست و نیز راجه چنانچه
در سر کار حضرت فرود رس آرا نگاه محمد شاه پادشاه
انام الله بر نامه بر ریاست صوبه داری و کن
خاص جد بزرگوار بود همه عمر با حضرت غفران
تأب اکثر رسالت های فرستادند و جواب
نیز می آید چنانچه در شادی برادر گرامی مرست

عالمی بسیار

عالمی بسیار در خلعت فاخره کعبه بر نور حضرت
شاه عالم با شاه غازی و باین سر و این نظام
سرسل یافته بود زمان حضور و نامه های
ایشان در جواب و تهنیت شادی در رسیدند
شاید بدلائل و موجود باشند

تکلیف از قتل چهارم

برگام که رئیس دکن اول بر سر آمد

سید عالم قدم نهاد مردم اهل کار و احوال
بجانب محل و تقرب رئیس اول خیر مراد
که از آن خلعت بر عرض گفت و آید و حکم آقا
بر آن بود سبب نباشد باید که بدور بارعام
عالم و فضلا را حاضر ساخته این مسئل استقامت
کند که اگر چند کس بخوانند که بر شریعت نفس
خویش خلق را بکشند و خانه آقا را خراب
کنند و در عوض این جرم و قصه زدند و گفتن
ملک حرامان جائز است یا نه بعد پرسش
البته فتوی از کتاب خواهند داد و اگر نه
حکم رئیس موافق شرع شریف است هر
مسئله ای که برای انیت خلق بر آید

این

عالمی

بداند و نه در دنیا و نه در عقبی کو که قاضی شود
 نداده باشد حکم قرآن کافیت قال الله
 تعالی الذین یحیون فی الارض خاضعون
 الا ان یقتلوا او یصلوا او یتقوا من الله
 کی از ان الله را بیای بل سیه بکشند و دیگر
 را به من توپ بسته ببرند و دیگر را به ^{بیل} برین
 اعضا بفرمایند و چند را به جیس دوام بگویند
 چند کس از به ذاتان رستم و ان یحیی من موت
 است گرفتار شوند نقشه ریاست بجای خود
 درست خواهد نشست گرچه کشتن روز اول
 شل شهید است و اگر از کریم صفتی بقیاض
 آنجا بدست آن رئیس مدت عمر جاری خواهد
 شد و کسی را نخواهد رسید و نه او به کسی
 در طاعت شمار نخواهد آمد بلکه بهر چه بقتل
 بر باد می ملک و دولت است مگر چنین ^{است}
 که هر قوم شد یکی سزاوار است که مستوجب
 چنین معونیت باشد تحقیق تمام بد یافت
 نکته فرد گذارد عند الله و عند الناس چون
 دیوان سیر کرد و دیگران هم برین تکیاس

و گرنه

و گرنه حضرت شیخ سعدی علیه الرحمه در وستان
 حکایتا بیت خرد در الموی از شاهان کرده
 می ^{تجرباتی} میاز از هر که که و انکش است
 که جان دارد و جان شیرین خوش
 جاندار را به جان کردن برائے گناه خفیت
 و یا از نقصانیت خود بدترین نافرمانیهای
 خدا است تعالی شاهد العذر ثم العذر من
 قتل مومن متعهد العزاه و حجه و قرآن
 مجید واضح است

السن

عقل خمس
 نکته اول از عقل پنج

در ترک سواری موبد و کن رئیس
 چون سوار شود سفر باشد یا روز عیدین
 یا روز دروه فرمان باد شاه و سفر خاندن
 و گمانه عیدین حمل امرانیت رازر میان
 کن نیز گاهی به عمل نیامده که خیر عیدگاه
 استاده کرده برائے خلیفه بیرونند و مگر
 این که این حمل بادشاهان تحت نشین است
 از حد و بر آبروی آنها متوقف داشته اند

نکته

شاید از حضور پادشاه نیز درین باب حکم نشده
 است و نیست اگر برائے فرمان برود یا نخواهد
 دو گانه عیدین اول لباس بر تکلف با جامه زر و سایر
 طبع زیارتین بپا زود و رفقا نیز بکف استوار
 بر اسپان و ضلایان جلیانے غاظره ستر لاتی (مجلس)
 کلا بتولی بنیداز و در اختتام سواری برین پنج
 فرماید و فصل نشان یا سکه پیش رو باشند
 فصل از نشان اول و دوم و سه بر کاره یا سوار
 فصل باشد و تمام هر گاه تا در جلو مانند و
 بعد از آن دو بر و سه فصل نشان باشد از آن
 بیان سیرتی حاضر باشند و عقب این فصل
 بیانی با آنها بر شتر یا پیاده و چند رساله غوغ
 هم حاضر که غشیان آنها فصل سوار باشند و
 بعد از این نشان و دو می که عقب او فصل غشی
 باوشاچی و دیوان باوشاچی است و چند رساله
 نوح و دیگر هر امش باشند پس از این نشان
 سبوی که مثل صاحبزاده گان است و عقب
 این نشان و بیشتر از این نشان فصل میراث
 انار خریف جا دارد اگر سفر باشد و بعد از این

برایان

قور
 کلا امر است و رساله وار صف بر صفت زود
 می آیند و در آن قور فتح نشان و کمن طوغ
 نیز بر فصل می آید و دو فصل که در جلوان
 نیزه کلان که سنانش در شاخه باشد
 بر کف گرفته بر آن خلبان نشسته سواری حاضر
 باشند و پس این قور مثل تعار چپان است
 و بعد از این تعار چپان منقیداران و بر واری
 خاص می آید و بعد از این منقیداران اسپه پان
 کول می روند و من بعد مردم شاگرد پیشه
 مجیده با سکه سترکاری به دست گرفته می برند
 چو پاداران و خاص پاداران و دو بر و سه فصل غوغ
 حاضر و مسلم بر اسپ و تقاره و تقاره و بر و سه
 فصل سواری خامه می رود و ستر کلان نیز بر اسپ
 سوار شده ایتمام کرده می روند و بیات هم تفریق
 گان می رود و نیزه جوق خاص بر و سه که
 عقب فصل خامه می آید و سترای بر و سه بر اسپ
 و بعد از دو جریب از عاری خامه عاری پان
 حملات می آیند و پس این عاری با این تعار
 غشی ستر و دیگر رساله و امر از ستر و ده می آید
 صف زود

و عقب این قشیم سائر قلل عاری خاصه آصفیه ای
 ایاز است و در حد خاصه نیز ایاز است و در
 حوضه ایاز خاصه بر در نعل یک عاری خاصه سرخ
 که در طرف او در خاصه آینه یا آینه کرده باشد
 در خواصی نباشد بوقت گرد و خیزد و او می نشیند
 کوکل می آید و بعد از این نشان ماهی و مرآب
 می آید و عقب این نشان شش حقیقت نقاره کلان
 در دال شش صوبه داری و کن است بر نعلها
 با در ده می آید که نقاره چنان زوبت نبویست
 می تواند و اگر سقاوست نیز بر ستور اما در سفر
 مخفی و راستا بنا از شیر است می بر آید ایاز
 و براق جنگ ہیں تفاوت است در عیدین و سفر
 نیز که در صفت جایی بعد مرید شاهی است که نام
 یک کل طلق است و در صوبه هند است که در کل
 به سرانجام نیست که به ریاست کن نایز شود

و این نیز که در جلودار و

نکته دوم از عقل پنجم

رئیس را واجب دلزم است که از طریق
 آید و واجب دل خود که سنت و جماعت است و از

اولاد شیخ الشیوخ حضرت شیخ شهاب الدین و دیگر
 اند قدس سره که فرزند خوانده و پرورده و
 تربیت یافت حضرت گوشت الانقسم قدس سره
 و دیگر کالات باطنی تعالی حضرت خواجه حسین الدین
 عیسی قدس سره بودند و دیگر در کفر و زیاده و
 امور ریاست اکثر دین ملک به مردم شیعیه مذکوره
 کاری افتد و خاصه مردم این قوم است که هر کس را
 می دانند و حب خود تا مقدور می در اند و نمی گذارند
 و این را چه شد نیز رنگ و بسیار ثواب می دانند
 خصوصاً بوسه دادن و اگر رئیس و ان در بی علم
 باشد هم چه جهالت جنگ می نغزد و در غلظت
 چنین مردم را در لاف و استعلا و قطع سبیل تر
 می دانند و سبب محاب که با اول می کنند و بعد
 او را مسلمان می دانند اگر کسی درین خواندن
 و شنیدن بگوشد بر باد وقت اولاد و حق
 ثانیاً هر دولت او نیز قیام ندارد و تدبیرش
 این که در مقابل اینها گفتگو می نمود و نامید
 ملک و ذکر مذیب برگزیده میان نیار و هر کس که
 این سخن در میان آورد از او سخت بیزاری باشد

گفتگو با نیان چه صحرای است از سره جدید نیست
 چون کلامی در معانی صحابه کرام و اهل بیت
 اهل رضوان الله علیهم است که ترا شنیده اند
 مگر بجز ^{بالبسته} بانه چه حدیثی می آید و نه از آن
 بزار بار اجوبه مکنه شنیده اند و ساکت نشد
 اما قبول نمی دارند و بار فکر نمی کنند چنانچه
 حضرت غفران قایل بلیب الله شاه درین باب
 روزی چه دانی فرمودند حضرت قدسید محمد
 بیگم صاحب قریب تو گویند که مایه تیار کرده
 حضرت غفران قایل را همراه خود برودند و یافتند
 ایستاده شدند و مل سران حضرت از دیوانه
 به محل سر آتش رفیع فرمودند عسکرام بنی خان
 شمسوار جنگ یعنی الدوله مرویسی الذی بلیب
 بود و رکن الدوله سیف الدوله بکلاف مادر و
 برادران کم نمی خود شیعه ندیده بودند
 از مرتد بلیب از شمسوار جنگ حضور می داشتند
 به دیوانه اند که بلیب بر آورده شمسوار جنگ
 دست به بلیف شد مفصل خبر به حضور رسید ملک
 نه حکم شد به رکن الدوله و ^{سیف الدوله} سیف الدوله

اجوبه مکنه

مالیز و خرمه و سیرالکلیه

کوهی نیست

سلطنت کار و بود و چه گفتند که مکر و نکر و چه
 عزت بها که نه نمودند بعد از او ای که ناز و مبادت
 حق صبی الدوله از شش گزاری باقی مانده نام
 روز آه و پاس شب معروف به دست و جگر
 خستاق و ممالک می بردند و حکم ایشان و تمام
 چند و کن چه سر داران ذی شریعت صاحب
 اوس و چه را به است سرکش و ان امتد اوقات
 دم زدن خدا شنیده چه جائی حرکت نمود
 خیال نک حرامی به خلایق این وقت که مرید
 حیدر آباد را تمام و کمال ندارند و در صف
 استوار شش صوبه رکن و دیوان که پیشتر
 زاده تر از بادشاهاست معروف می مانند
 در این چند نفر که ان به قتل و بیهوشی
 و شوق بیچ و نه و خبر که ندارند خواه از راه
 از شمسوار خواه از سپاه خواه از سقده
 خواه از چند خواه از رعیت غنا اختیار
 بدست خالص سپرده به بهر و بسب و جرات
 سرکار دارند و الله ثم الله اگر شغل حضرت
 عالمگیر بادشاها و شاه باشی از آب بنوا

جدا بحدین رئیس نه باشد سلطنت و ریاست
 اما جا برتبت اگر آید این وقت می بود
 سلطنت کیست استادی مانتا او در کس
 توان گفت اگر می ماند برین پنج که بهر و صیبا
 گشته است که برتبت برتبت شبانه روز برین
 تحریر این رساله بر بنده و خبر و آید شد و سفر
 ملک کند شایه که او چیز است خواهد کرد و برین بدت
 ارکان باو بابت حاضر آمده از آنجا که برگرد
 و خود به وقت معروف کشیت جمیع ریاست
 و سیدارانه و بعضی اوقات معروف میشت
 شایه که تا آمده و تحت معرفت از این معروف بآید
 نیز مشهور است که در روز دین پیری بفر
 از روز تعطیل با چاره از دولت خانه و در آنجا
 آتش آتش می فرمودند و در وقت و در بار از سستی
 بخلوت اتانست می فرمودند و بعد از او ای
 و وای با عاقر ساخته بقدر و صمد و برتبت
 یک کار از وی گرفتند و همیشه و برین میگذرانیدند
 و بوقت در بار اسم نویسی بهر اهل در بار مرتبه
 بهر تبت معروف و در آن خانه نوشته می گذارند

از آنجا

آنرا از خط فرموده بر طبق آسای مرقوم که در
 هر روز و جمعه و در میان هر کس که باشد ابرار
 می فرمودند و برین می گذارند شسته بکند و در آن
 پنج صدمه و برین می گذارند و تحریر از سر که می یافت
 و برین برتبت و برین می گذارند داشت

عقل فستیم نکته اول عقل مقصود

رئیس را باید که اکثر علم و خبر و در
 مردم خاص از آنجا و یا شایه که در آنجا
 و دولت خواندن را شریک و در آنجا
 شایه که در آنجا و یا شایه که در آنجا
 رحمت فرماید تا شایه که در آنجا
 و یا شایه که در آنجا و یا شایه که در آنجا
 تا ابدان و شاه همین بود و برین و در
 کس نظر ندارد که در آنجا و یا شایه که در آنجا
 تواند که از آنجا و یا شایه که در آنجا
 از غایت فرماید و کما شایه که در آنجا
 یا باقیات حاکم را آنجا دارند مگر جانش بدل
 مرکز باشد یا نوش خاند کما شایه که در آنجا

از آنجا

شایه

از آنجا

از آنجا

فرمایند تا در خواص و معانی نام او به غایت آتما
مشهور گردد و اول که بشماره نشیند دست را
تا بند دست بشود و در تکرار اول بسم الله الرحمن الرحیم
نخواند تا بیکت شود و باید بنشیند که آداب
مقام در حدیث بسیار است و پس خورده حق
شماره بنشیند و غرض این است

نکته دوم از عقل مفقود

رئیس را می باید که مشق تیر اندازی یاد
و بگذرد بیام هر روزی کرده باشد که تیر
تالش که فرموده اند تیر اندازی بیرون
مسدود و بیام هر روزی که اجتناب از آن را نمید
تا نفوذ شود و مشق سواری اسب هم ضروریست
از وقت و به وقت بکار آید و الا در کار
سفر و از راه دور به بر نیل سوار شود که به حفاظت
می رود و نشان هم بگذرد نماید و نایک بر آب
و قیل و سینه نشیند که بد است و شوم و بد
غایت یا احتیاط تا در نایک نماند از دست
مسکوت و سکوت یا از غایت را غایت عقل
کتابت میکند احتیاج که از عقل نیست و قیل از

نماز عقل کرده نماز بخواند و نایک بود و بار ختم نمید
که نخست نیت است و بوقت بر آید و در بار
اوست یا بسم الله یا عنین یا بدین خواند یا بدین
و سره اخلاص است و تیر خوانده بر خورده سید به
سند بنشیند و بسم الله جل گفته حکم آن نماز نماید

نکته سوم از عقل مفقود

رئیس را فرمود است که بر خوراک خاص
و آب خاص و قبول خاص مردم القیاس که از
جان خود جان غا و نداده است سر و دست پاید
نکته که بر خوراک و سواد آفتاب است بسیار
است آنکه از دست و غشیه چیزی نیامیزد
بسیار تقیه دارد و به به شیار یا به سر بر سر
و از اشیا به بوی و از زهر را خواه مفرغ
زهر سپرد یا باشد خورده با نفوذ تر و خورده دارد
و یاد گردد از خطرات نیز حفظ باید بود
که مردم بر این هم سحر اقام کرده می و چند دیگر
تمام آنها بخورد و بگوید که بخورد و تقید باشد
که در این وقت که میرونی نیاید و سرور
لا اله الا الله بخواند و بخواند از حمد خود را

باشد یا نوشیدنی یا شیرین و یا مکی خفت
جان رئیس بر عهد از اہم فیض است و خوب
تناول شد است لطیفه دارد و کلمه چون بود
و چاکند که مردم حید را بادی خوردند و دیگر فراک
خطی که سده را فراب کند و مردم از بند فراک
ستف کنند خورد و نمده خوردن موجب بسیار است
و او دارد و نکات است بر گز خورد و مکی بر خند که

دل بخواب

نکته چهارم از عقل مفتوح

در شهر حید نیاز حضرت سید جمال
بخاری گویند و گویند و بسیار بکنند با تلف و دیگر
و در با بخواند که نیاز بزرگان است و از عظام
آوی و در با شیان سین و هم و چار و هم و ب
خلوت بر آمد و آشپزای با سر و در و حصا آشپز
بر خیزند و در با قارب که صوفی المن باشند
و یا توگران محد تقسیم نمایند که سجدات است
و یا و مار است و معد تبرک نیاز تیر زمان که ب
ناتمه و آمده باشد بر امراء و فرما و فقر
مرحت فرمایند و در شوال بر د مید و حد و

بیشتر

بج شیر و در صاحب ما و تقسیم کنند و راه
در کج لوام بر است قربانی به بر سنا و کبار
نقد بان ضایت می فرموده باشند و در شهر
محرم لوام تبرک بیایا است کج و شربت چاک
خود زد و اگر دل خا بد و عاشقانه لکان از شایا
بجملات کج و نقد شربت بشود و از بر یار حق
رگشتم مایه ت کنند که در حق رئیس خوب نیست
و در مکان خود در شربت خوانی بکنند که دست خا
بیت الزمان است مگر فقر و میان و ساکن و
سادات نیام حضرت امام حسین رضی الله تعالی
عن خیر و خیرات بکنند و جل خادم و یا بیان
ایشان باشد که بر مظهر دارد و در راه صفر
بروز آخری چهار شنبه بکنن کرده و در جبهه
تقوی و مسلائی ساخته مردم ضایت فرماید و
در شهر برج الاول از مردان بیک مسجد آمده
لوام زیارت آثار شریف بکنند و در دست
خود مایه مبارک را بر آورده در جلاب و آب
فصل داده بر مردم نذر کند و در بر آه تبرک
آن آب را تقسیم کند و مصلحت بکنان آید

کج کمال

بکن (در اعیان و خیر و عباد)

کج کمال

برای

بدانند که در عالم انوار الهی از این حکم فراتر نرفته
 مطلق در سجده بود وقت تلاوت فخر بود و در
 نماز پنجگانه از این سجده و شکر به پنج نیت بجا
 آنحضرت عجل الله تعالی فرجه و باریک از این اقرار است
 بحدیثی که در این باب است بجز این که بجا نیاوریم
 حضرت عوف الاعظم رضی الله تعالی عنه گفته
 که در حقیقت جناب این خاندان از این جهت
 ایشان آمده بعد از روشن کردن مایه
 و شریعت و کلام و عقاید بداند و دستور تقسیم
 نماید در جای اول از مائده و احادیث و
 و حال حدیثی که نقل از امامت نمایند و در
 مائده خود نیز مائده ای به پیروان خود
 داده و پیش از این مائده مقرر و در سر از این مائده
 گفته و بعضی از این مائده شریعت و احادیث و بعضی
 مائده و اسرار الهی و مائده ای که در عالم
 دولت و نام آورده را موجب الله و الامور
 کل بر نخل مزاج رئیس خوانند که حضرت
 سیدی علیه الرحمة فرماید
 بیست و نه سجده و توبه و توبه از این خدای

باز خدایا که در این عالم

نور سوره مبارکه

(مختصر)

و بگویند که این از زبان مردم است
 چرا که از غفلت آن باب و به آید در حقیقت
 هم چو حقیقت بیکه بهتر است که مردم را از غفلت
 بکند و بداند که این مائده است از فرموده است
 و بداند که این از این مائده و بگوید

نکته پیغمبر و قتل مفقود

رئیس را لازم است که نکارده است باشد
 حضرت عالمگیر بادشاه می فرماید نکار نکار
 است و در نکار مائده است پس بین یک
 این جانداران آخر خلق خداوند و حضرت
 راجع کردن از عقل و در اندیشه بنفست
 البتة در این مائده است حضرت
 واجب الوجود از جنس انوار از حیرات سوال
 خواهد کرد چه مائده انوار و حیرت خواهد داد
 مگر آنجا که خودی اند چون مادر و پدر و شریعت
 در کشتن اینها توفیق نکند بکند انسان قطع
 الطریق هم در حکم باشد که در مائده هر جا که
 جانور موزی و یا راه زن بیاورد بگوید که نشنید
 و در گفتند و در گفتند و در گفتند و در گفتند

و حدیثی که در این باب

طوبی که کوی سه

411 برادر و خواب و بزم و شکار

نبا که خنجر و شمشیر بار

بنودی که شدت زان قتل کین

که بیدار او را بود و کین

و شکار با هم و معرفت لوقی جن هم است با دارک

جن باشد و هر چه اذیت کرد و چنانچه چنگ

فصله خورده اند و برده و این آندوده است که

انعام گشته جانوران خوب نمی خورند و گاه

شکار را آن سوده ندیدیم گاه به بران تصنیع

شکار و یوز و از و فرس پرند با شکار سه مضایقه

ندارد که بیشتر اوقات این کرده اند که وقت

فرست که هر ایاب و است و است و بند و است

چند باشد و اولاد

مقلد ششم

نکته اول از عقل ششم

و رئیس بیا که مردم ساه کار و ایاب

آبادی ملک اند که و او مستند خلاق با ایشان

و الحیات مردم بوقت ضرورت قرض سودی از

اینان از نشانه کار وائی خودی گشتند و ضرورت

بر کس را از انگیز است در وقت حضرت مغفرت آید

این ازین بسیار آسوده بود و چنانچه که بر سر کار

المرق است بخت چنانچه ایشان می بود و ایشان

حکوم و صانع و بر سر پیاده نمی گشتند و عقید

از سر کار بود که اسباب و ظروف و یا که محتاج

شده قرض می کردند و سود داده می کردند و بعد از

تغذیه قرض می نمودند و از کار می کردند و در این دو وجه

با برادر و اخراجات لشکر نیز می رانند بود

و کار و اسب و پیله و خیل و کتاب می ماند که بوقت

نیازت بیا آید و هر چه شش این مردم نیز از شادی

آنها می دید و در هر چه بود و وضع محتاج می شد

مردم حال از قوم طبعی این مردم را آورده که در خانه

اینان را می نمودند و بر سر قرض می نمودند و گرفت

و در این کردند اگر باز از بزرگش این قوم را دوام

و چه بد نیست آبادی ملک است و ابرائیم کار

مردم

نکته دوم از عقل ششم

و رئیس را لازم است از عقل و عقل خود

سند محمد

و از جهت

و از جهت

و از جهات مزاج عادت خود کند چرا که خود در
 راست بود و با خود نمیدانید این امر سبک است
 با سبک آن که بگوید و گفت بر کس تو کرد و بر من
 برابر هر من نماند که صفت در اقیانوس درین صفا
 است اگر چه ضعیف و لاغر شده چهاره عمر
 درین جا بسر برده الحال کجا خواهد رفت مگر
 کسی که بدانت و ملک حرام باشد خود در بانه
 رخت و بد و نگذارد که مردم و دیگر از صحبت او
 بدست خود و تو که یک سالها بدوش یافت باشد
 دشمنان او بدشمن هم لایق نیست و اگر راز
 او را خود باشد و در کون او نیز مناسب
 اگر چه گوشت باشد بر کار او و او را استین
 نماید که بکفر نباشد و با تو که بقتل رفتند
 ساز و جنگ جو عذر کرده بر طرقت ساز و
 فرستاده خود نیز عذر کرده باشد و گفته
 کسی است که بکفر و لا اله الا الله که کار خود ام
 سر کار ای چنانچه اگر او حاضر باشد
 چنانکه ای خودند و او را غریب میماند که فراموش
 خودشان شد و پس این امر در حق و سکه نعت

میزنیت

سفید نیست زیرا که ملازم خود بدست دیگر میبرد
 پس هر چه گفتند او را بدست سفید و از کار آقا دارد

خواهد بانه
نکته دوم از عقل مشتم

رئیس را فرود است که از باور می خاند
 سر کار خدا اول چینه حدیث ساکن و مستحق بنام
 خدای داد و داشت که موجب برکات و مزید
 نعمت است و به از آن خوان همه ستر خوان
 به طبع و از قیسم طعام و فواید که در هر فصل
 تیار می شود و است تیار کن خیر خود تناول
 نرماند و بد مردم هم تقسیم کند که آتش بر صفو
 در کار به تکلیف نمی خواهد باند و مردم باو خواهند
 کرده خود از جمله فواید با خصل و با پار صبه
 و غیره از ملک به طبع و نفوذ که این کار
 سر و دگران و به او این است بر کار یکدیس
 این کار اختیار کند پس این غریب چهاره با
 کیا نیست شمشیر پیدا کنند و بخورند از سر و است
 بید است یکدیس مردم نام او را بیدی و به ملک
 دیگر مشهور خواهند کرد و از آمدن جنس بر چیز

خواهند کرد

خواهند کرد که او خود فروخته است نه مرد
استغفر الله یک پانصد مرتبه از این ن
بیتان و حکم فرماید که اشیای نفیس و زبر
از ملک دور داشته و بجای آورده باشند
تا سخت بایند و در حصول اینها تخفیف کنند
که بخوشی خوشی آمد و رفت می داشته باشند
نمقدار معلوم چوین از آب و شیل داشته
باشند و دیگر اشیای بپزند و بپوشال
بپال خواهند آید و از می حل و بر کار نراده
خواهم رسید بخت کند حرامان از حصول هر
چیز و پیرایه و اگر آن دهر و این بام را
می کنند اینها گداز و آوردن اشیای قوی
می کنند گرانی به همه اشیای محل می آید یک
خراب و نام سردارید که خود زده با یک
می کرده ترس و سخت می برند است
نکته چهارم و مقل ششم
مرور از لازم است که با هم نشینان
بستر از خود بکشند که بپرو بر خیز و مائل
باشند چرا که کداسه مگر با وقت ضرورت

والله اعلم

و بنده عرض کرده که امروز بر بشه و سیارک است
انگیز آید و خوش چیت این فصل است و در
دوست دزد برود ترقی و محال نیست و دوست
سرکشش منعم در شکوت نیست و از هر ملک
آبادان غدا اندازن سپاه از حذر داده
ارام نبرد یک و دو و قاتل و دوست نخواهد
فرموده و دوست دریافت آن غدای از شتر
بچه شک نیست از دوست لایق شهادت و دوست
خوایان یکدیگر او جهاد را جدت نفس چنان
رسانید که در عالم از بچه کس انداخته ندارم مگر
این است نگر این است که بر کف عمر بایست
و عمر شهادت گذشت است و خود ابد گشت اشاره
به راه و برادر اشکوه کرده فرموده که ایشان
در وقت خود که اگر پرواز خواهند که در کف
را تا حال تربیت در امر سلطنت نگردیم و زیاده
ما قدریان را لایق ماضیه بودند که بهر احوال
بر او و دوست تا با باین بوقت رسانیدند پس
توان موصوفت عرض کردند که مستطام هر کس را
تربیت چنان کرده است که تمام کار و براری

مکتوب

مالک بفرماید خواه از تن بر و خواه از عقیق و خواه
 از حساب بکنند و یاد دایات و ایمان در کار و دل
 ثبوت خود معصوم باشد در تقصیر نکند و باز
 از دیگر خدایان در دانت فرماید که هر کس چند
 خدایان را تربیت کرده است بسیار خوش شوند
 و خلعت فاخره عنایت فرمودند و اگر چه فرمودند
 و فرمودند که نابدات را شهاب بارگ و شهاب را
 بیدار که درین وقت که اگر کسی شمول تربیت
 باشد عمل بر لیل و نعلی کرده از مجلس انزاج کنند

(منق)

نکته اول از عقل نبیه

رئیس وقت را فرض است که گرفتار
 بر باز نماند باشد عقل چهره و گنجینه وقت نبرد
 بکند و شطرنج و دیگر برای قیاس هر چه بود
 باشد خواه مدخل و خواه بیرون که مردم دانا
 و سروران نامی نسبت بحق فرمایند که و در
 خاطر نخواستند آورد و خیر رئیس عقل نمی ماند
 هر چند که اخفا نماید خواه از صفت نیک خواه
 از صفت بد مگر شطرنج که بر این تزیین تصور

بجستی

الهم

سید که لفظ هم (هم) که هم

و میر و قریب نزد حضرت امام شافعی که
 حسیه با نیر است و خیر و امام که حضرت امام
 اندر حجت باشد علیه حرام بیکه بازی سر و دل
 خروج باشد و مردم لایق و غیر آنکه معتبر است
 شایسته و طبیب شایسته و دیگر کارخانه جات
 که مردم هم می ترسند و طبیب خود نیز از خط
 درست می ماند

نکته دوم از عقل نبیه

رئیس چنان باشد که به بود و الا فلفله از
 نیک و بد نشان در یاد که آدم شناسی جوهر
 اول رئیس است و اگر نه بسیار کارهای و خرابی
 نخواستند انجام دهد که آدم شناسی باشد و
 قد شناسی جوهر دوم اگر قد شناسی باشد
 آدم خوب نزد او نخواهد ماند و اگر احیانا از کدما
 ندهی نیک پرورده از این تربیت تقصیر است
 باشد سر و دلش نباید آورد که غیر آنکه خود
 شرمند و شغل است و از نفس آقا بر بیان
 خود خواهد آورد و به جبار اثر نخواهد شد

نکته سوم از عقل نبیه

رئیس وقت رحمت و کرم صفت باشد که بر غم
 خصلت خود تمام نگین باشد و از خوشی زبان
 خود سرور و شبنم زیرا که الخلق و عیال الله
 حدیث شریف است یعنی خلق فرزند ان خدا اند
 هر که ایشان را دوست دارد خدا او را دوست
 می دارد و هر که از ایشان دشمنی کند خدا دشمن
 او می شود الحیا فرما الله تعالی منه

نکته چهارم از عقل نبیه

رئیس وقت را اگر خدا توفیق داده
 باشد بدو بدست ریاست خویش که بر تمام و شمس
 بر سر خود بنده زود دشمنی که نماند و
 سخاوت بر خود نموده باشد و آفتابی در
 ملک از خرج زیاد باشد و کسی در حق با حق
 خود اذیت نکند آن زمان از مسبد و سپاهان
 مراکت و چاه و پلها و باغات در شهر است خوش
 نیام خود حکم فرماید که بپازند که مستقیم و مسافرا
 تفرجگاه و آرام باشد و بر امانت بگذرانند
 و تنگنا می و ثواب ابدی و آنگاه مسند ابدی هم
 حاصل در کائنات باشد -

نکته پنجم

نکته پنجم از عقل نبیه

رئیس را لازم است که برود بارگاه خود
 خواه به سفر و خواه به شنبه سفر خانه سفر سازد
 سواری از خود بخواند یا دشمنی که فرات قتل
 از دشمن نفس بیاید و حد حق و حد گناه خدا
 و ملا بکند که اجر عظیم دارد و در راه های
 سواری از دست خود در بر آید و بدو دست
 روز حکم داده کرده نیز ایشان از بعد کبایه ای
 و نقد هم بیایند تا بنورند و به پیشند که خای
 نمی شود و غیره را باشد تا تقسیم کنند خود خود
 و بر تبه به سر تبه نشاندند و بر چه که را از خود
 و از خود بخواند و با سب بداند و صدق ستار
 نیز از نهان در یابد به هر که الصدوقه و عیال الجلاله
 آمده است که ایام سعد و نفس نیز بر آید
 مقدرات او اگر دشمنی می آیند و دروغ
 نیست اما انصاف کند بر کرده ستارگان و در حق
 ایشان چه که حاصل مقدار حق تعالی است -
 لفظ الجلیل و بر الکفیه عزت فرموده اند
 نفس شد علیه و آله و سلم یعنی قویان کاذب اند

نکته ششم

نکته ششم از عقل نبیه

نکته ششم از عقل نبیه

نکته اول از عقل و ضمیر

برای دولت خرابی و فساد است

و در باره که این حکمت و رفق من تصدیق اند و در باره

بجاء است و فقط بر نقل خبر اشهاد نگردد

میگو راسخند با سنج و نشا و رهم فی الهم نازا

بکفایت و کلام آموخت طایفه‌ای بسیار را که در آنجا

فصل ششم در بیان استیلا و تصرف

نہی شوند -

نکته و مدار عقل و فهم

حسن مانتو مرغی خنک ضرورت است یاد دارد .

۱۰۰

نیروی صنعت آرا می شوند و تعالیه نورده می افتد

مست خود را جایز آن حقشود و نقصش در آن

ملفوظات! چه اول می نامند مشق و سرکار حضرت خیر

نیز از صواب با ساز و برق که دل تو عالم با شوق و

کتاب و خط از مرده بدارد و فصل از ایشان

چند است مثل خزان و گرنه مدتی نیز است

و کوه را از غروب دستگیر باشند و در این حالت

۱۲
در این مقام و در آن روز هزار سال از این عالم باقی ماند

کتاب ملک و من بر خدا دل بیشتر می افتد

ط
سے لیا ہے

1

چپ که اهل ترک جز نثار و بر نثار نگویند
 اما هر چهار دست سرداران نامی و نامدار باشند که
 تدبیر و حیل بدست ایشان باشد و آنها بگریه کار
 و در شکست از نا آزموده کاری شود و خلق خدا
 مفت تلف می شوند و خود سردار با فوج جرارد
 باشد و بهیروزنگاه اوقات خود دارد و تعالی
 حریف بکنند اما سواران حکم باشد که پیشتر از توپ
 رفت جنگ نکنند و هر کس پیش خود نماید باشد
 حکم سبقت کنند و هر حریف منزل سخت کرده جنگ
 نکنند که مردم خوب کشیده مانده و بی دل شوند
 یکدیگر حریف را بر خود آمدن بدید اول از اخطای
 پیاده با کار بگرد و اگر حریف این همه را عقب
 گذاشته سبقت کرده تعالی سواران گردان
 زمان سردار این را حکم شود که داد مردانگی
 داده بر آستانند و از عقب خود بر تاختند باشد
 و دل خود استوار دارد و بهر اسل نباید بهم
 هرگاه که سردار بهر اسل آید فوج خشن گردد و اگر
 که ای سردار یا پیاهی کار شما و مردانه بر
 بنده بود و از آنجا که و جاگرو منصب همان وقت

سرفراز

سرفراز فرماید که تا هر کس فراموش نماید و بوقت
 شب از دور و گره گردد اگر دشمن خود بر آید
 طلا و پیر و داران با فوج مستعد استاده کنند و
 بر کاره با باشند دشمن نفی به جاسوسی نگذارد
 که بوقت حرکت ایشان از مکان خود زود
 بدینند که تا خود جلد تیار شدند تعالی شود
 و داخل نمانند و دشمن مسلح نخواهد جنگ نماید کرد
 و اگر جنگ جوید مسلح نباید آورد نقشه سواری جنگ

این است -

نکته سوم از عقل و مهم

رئیس وقت معلوم کند که هرگاه کدالی
 چوبی و یا از قومی دیگر که ادعای ریاست
 و مکتب داشته باشد بگوید خواه نخواهد می باشد
 هر چند که پیش نرود و اگر خوف باز جدا افتاده
 زواریت به حضور آورده بگذرانند بر سر
 حکم و اگر در آن ندیده و نمیدانند یک از به
 ذاتی خود سحر بانی دیگر را و تعبیه کرده باشد
 که قدر بر رئیس برسد مگر مردم تو شک خانه
 حواصی کنند که اولادین بده به حضور بر سر

کنند

کنند اگر مل جلوه باشد مل حفظ نماید والا افتاد
باشد و از امر او فوکران خود متعجبند و او باشد
که مخفی با مردم فرزند و با دشمنان سرکار دنیا
نیزند و با مردم هر چه بد و دعوت پیشه هر کار
ندارند که فراری خانه آقا و خانه خود خواهند
کرد مشغول اگر احوال این وقت در یاد که به
فوکران این سرکار رفته یا غیر موافقت کرده
استند گوگر خانه آقا خراب شود اما همه اتفاق
کرده اخبار جزو کل بشکون می رسانیم تا چند
ند و بگریه و به آرام تمام باشیم که دست
اندازی آقا بر ما نمی شود پس در این وقت
رئیس لازم است که از غایت خود در این
جمع و اتفاق پراگندگی اندازد که خود بخود او و هم
با یک دیگر بر خیزد و بجنبند و خود بخیزد غایت
کار دیگر نفع نماید هرگاه در تفرقه به بیان
ایشان آید یک را دست بر سر داشته و دیگر
را بد نام نموده میقتلند و یا بر آرد از آبادی
خود که باز نزد دشمن نرود که منتور بر با خواهر
کرد و برین قیاس همه بدو اتان را استیصال

کنند که

کنند که نشان نشان نماند و من بعد بموس
دشمن از تدبیر تعدد کند والا خانه خود خراب
خواهد کرد.

نکته چهارم از عقل و دهم

رئیس را فرزندان که بوقت فراغ و
فرصت از کارهای ریاست اگر عزالت
اولیاء الله باشند گاهی که به بروز بخشنند
حاضر شد گلهای بر سر تربت نهید و ضلالت بنیاد
سلطنت و استقامت دنیا و بعضی از اینها بخواهر
کس از احتیوایم فی الامور فاستحسنی باصل الحق
حدیث شریف است یعنی هرگاه که توبه مانید
در مصیبت پس مدد جو بگردد و مانخواهید
از صاحب توبه که زودستجاب گردد و دیگر ملاقات
وزارت سادات او مشایخ طریقت و اولیاء
است و گوشه نشینان صادق که بر دوشه املا
باشند و استند او از ایشان در راحت و شدت
از مشغولات است بگذرد از فرزندان سادات
سادت خود اند و خلق معینتا بجا آرد.

نکته پنجم از عقل و دهم

بر رئیس

هر کسی که این بر نهایی که درین اوراق مندرج
 است ملاک کند و چنان بخواند که هر هر فصل و
 نکته به عبارت و مد ما بر او خوب منکشف شود و
 چون جواب هر زو اهر همواره پیش نظر دارد و مل
 کند بر آن افتاد از استخوان هرگز در امر ریا
 عاجز نخواهد ماند و غنای و حسن و تناس
 سر فرو باشد و صافی و طاعت و م زدن نخواهد
 یافت چه با عیب گرفتن زیرا که حکام و
 سلاطین سلف بر سلطنت فایز شدند هر امر که
 پیش شان ظهور کند تمام بند فرمودند و مابعدت
 احوال گذشته و حال را در یافته و استقبال را
 بدو مکن دور اندیشی و مریع و قیاس و آینه
 برگزیده فرموده این فوالب را بجهت تحریر گوید
 پس در نوشتن باب دولت و ایشان فرق بمید
 طاهرات بعد تیار این رساله را به مل حفظ
 استاد شفیق فقیه و کمالات و شکوه مرزا
 محمد تقی بیگ خان فرستادیم بسیار تحسین و آفرین
 کردند و خوش شدند و فرمودند که مراد از نوشتن
 از صاحب چنین امید نبود که دستور العمل چنان

نویسند



2-
115-
12511